

## شرح قصایدِ خاقانی\*

در سال ۱۹۸۹ م، پروفیسور غفار کندلی هریسچی از باکوی آذربایجان، برای شرکت در سمینار بین‌المللی مولانا عبدالرحمن «جامی»<sup>۱</sup> به‌دوشنبه آمده بودند و از من خواهش کردند که عکس «شرح قصاید خاقانی»<sup>۲</sup> اثر افضل‌الدین خاقانی<sup>۳</sup> را برایشان ارسال نمایم که از خود مولانا عبدالرحمن «جامی» می‌باشد. چون عکس آمد و آن را با دقت مطالعه نمودم، به‌این نتیجه رسیدم که شرح نامبرده او از مولانا جامی نیست، بلکه همان شرح مشهور محمود بن داوود علوی شادی‌آبادی<sup>۴</sup> است که نسخه‌های بی‌شمار آن در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره و دیگر کتابخانه‌ها و موزه‌ها مضبوط است. علت این اشتباه این است که ورق اول این نسخه خطی از بین رفته است و در آخر نسخه، قصیده زیر آمده است که در توصیف شرح مزبور است و در آنجا اسم یا تخلص «جامی» آمده است:

«این قصیده در شکرانه تمامیت کتاب و مدح صاحب نسخه مرقوم شد:

شکر الله که شرح «خاقانی»	شد مرتب به‌فضل ربّانی
بر سر صفحه‌های کافوری	کلک من کرده عنبر افشانی
چه کتاب مفید هست که گر	شرح ایات مشککش خوانی
مشکلات قصاید غرّاً	پیش تو حل شود به‌آسانی

---

\* استاد عابدی این مقاله را در اواخر اکتبر سال ۱۹۹۴ م به‌انجام رسانید.

۱. (۸۹۸-۸۱۷ هـ/۱۴۹۲-۱۴۱۴ م).

۲. شماره نسخه خطی ۹۳، کتابخانه دولتی آندراپرادش، حیدرآباد که قبلاً کتابخانه آصفیه نامیده شده بود.

۳. متوفی: ۵۹۵ هـ/۱۱۹۹ م.

۴. شادی‌آباد امروز به‌نام ماندو مشهور است که در استان مادّی‌پرادش می‌باشد.

قصه کوتاه که باد «جامی» را این کتاب خجسته ارزانی  
 آن محل سخا که از رخ او پرتوست آفتاب نورانی“  
 اینجا باید تذکر داد که چند نفر از شعرای فارسی تخلص «جامی» داشته‌اند. محمد  
 قلی متخلص به «جامی» برای عبدالله قطب شاه، کوک شاستر را به فارسی<sup>۲</sup> نظم کرده  
 است و غالباً همین «جامی» سراینده قصیده مذکور است.

دلیل قوی دیگر این که شرح نامبرده از مولانا «جامی» نیست، این است که در جاهای  
 گوناگون و در شرح بسیاری از ابیات «خاقانی» لغات معادل هندی آمده است و ما بدون  
 شک می‌دانیم که مولانا «جامی» هندی نمی‌دانسته مثلاً در شرح ابیات زیر نوشته شده:  
 “کاو که داند زدن بر سر ضحاک پتک کی شودش پای بند کوره و سندان و دم  
 پتک خالیسک بزرگ را گویند که بدان آهنگران آهن کوبند و اهل هند آن را  
 هتوره گویند.”

شیر دلان را چو مهرگه یرقان گاه لرز سگ جگران را چو ماه گاه دق و گه ورم  
 “مهر آفتاب، یرقان علتی است که از صفرا حادث گردد و صاحب آن علت زرد  
 شود. هندوان آن علت را پندورکه خوانند.”  
 بدفه جد و ماسوره و کلابه چرخ به آب گیر و بمشوت و میخ کوب و طناب  
 “ماسوره ریسمانی بر چوبی باریک پیچیده که بدان جامه بافند و اهل هند نلی  
 گویند.”

به چارپاره زنگی بیاد هرزه دزد بیانگ زنگل نباش و کم کم نقاب  
 “زنگل جلاجل که اهل هند آن را گونگرو خوانند.”

من و ناجر مکی و دیر مخزان در بقراطیانم جا و ملجا  
 مرا ببینند در سوراخ غاری شده مولو زن و پوشیده چو خا  
 “ناجر یک بت پرست استاد که دیگران را بت پرستی آموزد و اهل هند آن را  
 پجار[ی] خوانند... مولوسینکی(؟) جوگیان که از شاخ آهو بود... مولو زن

۱. ۱۰۸۵-۱۰۳۵ هـ/۱۷۸۴-۱۶۲۶ م.

2. Add.17, 489, *Catalogue of the Persian Manuscripts in the British Museum* (Charles Rieu), Vol. II.

جوگی که سینکی نوازد چو خا لباسی است مر جوگیان را که بغیر آستین بود و اهل هند آن را کتا گویند.

باکو بیقاش باج خواهد خرزان وری و زره‌گران را  
 ”باج... آنچه دیوان از تجار بر سر کالا می‌ستانند و اهل هند آن را دان گویند.“  
 دام ماهی شود ز زخم خدنگ گر به‌سده سکندر اندازد  
 ”از دام ماهی آن دام ریسمانی مراد است که هندوی آن را جال گویند.“  
 طفل را گر جده وقت آبله خرما دهد چون پسر سام است خرما برنتابد بیش ازین  
 ”آبله دمیدگی اندام که از گرمی بچه را حادث شود و اهل هند آن را سیل گویند.“

خلاصه صاحب این شرح بزرگ یکی از دانشمندان جلیل‌القدر هندی و با زبان این کشور آشنا بوده است.

درباره شارح نامبرده آقای منزوی می‌نویسد:

”شرح دیوان «خاقانی»... گزارش از محمد بن داوود شادی‌آبادی دهلوی به‌روزگار شاه ناصرالدین خلجی<sup>۲</sup> از پادشاهان مالوه... وی دیوان «انوری» را نیز گزارش کرده است.<sup>۳</sup>“

و درباره یک شرح دیگر می‌گوید:

”شرح دیوان «خاقانی»... از عبدالوهاب بن محمد حسینی معموری متخلص به «غنائی» تبریزی به‌سال ۱۰۱۸ هـ/ ۱۶۰۹ م برای فرزندی صدرالدین محمد... بخش‌های کوتاهی ازین گزارش در پاورقی «دیوان خاقانی» چاپ عبدالرسولی چاپ شده است... آغاز: خاقان کشور سخنوری و سلطان ملک بلاغت گستری“<sup>۴</sup>.

۱. شماره ۴۷.

۲. ۹۱۷-۹۰۶ هـ/ ۱۵۱۱-۱۵۰۰ م.

۳. احمد منزوی: فهرست مشترک نسخه‌های خطی فارسی پاکستان، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام‌آباد، ۱۴۰۶ هـ/ ۱۹۸۶ م، مجلد هفتم، ص ۵۷.

۴. شماره ۴۸.

۵. ص ۵۸.

یک نسخه خطی دیگر این شرح در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره مضبوط است.<sup>۱</sup> نسخه خطی ناقص الاوّل این شرح این طور شروع می شود:

”گلاب بود و از خشکی صبح که به منزله کافور بود، بادیه را همچو جنس خانه کسری و سرداب خاقان چین سرد و خشک دیدند و از آن راحتی بدیشان رسید و حاصل بیت آن است که اگرچه در بادیه سموم مهلک بود و لیکن از کرامت حق حاج و از برکت شوق کعبه گرمای بادیه بر حاج شبم گلاب شده خنکی صبحدم کافور گشت و محنت به راحت بدل شد و دشواری به آسانی مبدل گشت. بیت:

قاع صعصف دیده وصف صف سپهداران حاج

کوس را از زبردستان زیر دستان دیده اند

درست همین عبارت در شرح شادی آبادی موجود است.

شرح شادی آبادی<sup>۲</sup> با این عبارت شروع می شود:

”جوهر ظواهر سپاس بی قیاس نثار مر حضرت صمدیت جلت قدرته را سزاوار است... اما بعد شارح این قصاید شریف... محمد داوود علوی شادی آبادی... به التماس بعضی از احباب... شرح بعضی ابیات مشکله قصاید... افضل الدین عثمان بن علی المعروف به «امام خاقانی»... که در غایت اشکال شمرده اند، مسوده گردانیده به عبارت اسهل و موجز... مأمول... قصیده، بیت:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

شادی آبادی «خاقانی» را به خطاب امام مخاطب می کند و او را امام «خاقانی»

می گوید و نیز می نویسد:

”امام «خاقانی» در مذهب امام شافعی بوده است.“

به علاوه وی از شعرای بزرگ مثل «فردوسی»، «نظامی»، «انوری»، «عبدالواسع جبلی»،

«ظهیر فاریابی»، «سعدی»، استشهاد کرده اما بیشتر از «نظامی» استفاده نموده است.

۱. شماره ۱۶۳.

۲. نسخه خطی دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ۶۰ و ایشیاتک سوسائتی، کلکته، شماره ۶۰-۵۹.

گذشته از این از خود ابیات «خاقانی» استدلال کرده است. به‌علاوه این شارح به صنایع و بدایع در ابیات «خاقانی» هم کلیتاً متوجه بوده و بارها به آنها اشاره کرده است. شادی‌آبادی در خواندن متن قصاید «خاقانی» هم خیلی دقت کرده و سپس در صحت و سقم آن هم دسترس کامل داشته است. برای مثال بعضی از عبارات این شارح در اینجا داه می‌شود:

طاق ابروان رامش گزین در حسن طاق و جفت کین

بر زخمه سحرآفرین شکر ز آوا ریخته

”طاق ابروان کنایت از مطرب بیچگان، رامش گزین سرود گوی و شادی کننده. در حسن طاق یعنی در نیکویی بی‌مثل، جفت کین یعنی کینه‌دار، زخمه نواختن رباب و بربط و آواز رود و چوبی خورد که بدان رباب زنند و بنوازند. سحرآفرین عبارت از سرود غریب و سوزناک است و آوا مختصر آواز است و معنی بیت آن است که در آن مجلس مطرب بیچگان صاحب جمال که ابروهای ایشان مانند طاق دیوان پیوسته و محراب‌دار بودند و کینه‌دار بودند، رودها به‌زخمه می‌نواختند و چنگ و رباب می‌زدند و ازو آواز سرود عجب و نادر شکر می‌ریختند، ای سرود عجب و شیرین می‌گفتند، و در نسخه دیگر به‌جای حسن طاقت تحت کرده است، ای زیر طاق و آن غلط است“<sup>۱</sup>.

رمح تو راس نیزه‌دار پرچمش آفتاب طاس از بر ماه چارده سایه کند صنوبری  
”رمح نیزه راس<sup>۲</sup> عقده و آن نقطه‌ای است که از تقاطع خط مسیر قمر و خط مسیر شمس بر خاک پیدا آمده است و آن در هر برخی هژده ماه می‌ماند و مرکز او خلاف توالی بروج است و سایه صنوبری ظلّ مخروطه را گویند و ضمیرش بر رمح عاید است. معنی بیت آن است که ای ممدوح نیزه تو مانند راس هژده گز طول دارد و طاس و پرچم او مانند آفتاب است، و پرچم سیاه او چنان بزرگ است که از بالای ماه تمام بر زمین سایه صنوبری می‌کند، و بدان‌که ترکیب

۱. ص ۳۳۵.

۲. در نسخه چاپی نولکشور «راست» است (ص ۳۴۱) جلد اول، عبدالرسولی: رمح تو راست هژده گز.

پرچمش آفتاب طاس چنین باشد که طاس پرچم آن رمح مانند آفتاب است، و تخصیص سیزده از آن کرده است که راس در هر برخی هژده ماه می ماند. پس «امام خاقانی» مدت مکث هر ماه را بگزاران نسبت کرده است و در بعضی نسخه به جای راس، راست مسطور است، اما قول اول صحیح است که آفتاب و ماه و راس الفاظ متناسب اند.<sup>۱</sup>

بودی به روز عید نفس های روزه دار      مشکین کبوتری ز ملک<sup>۲</sup> نامه آورش

منقار بر قنینه و پر بر قدح بماند      کامد همای عید و نهان شد کبوترش

”نفس، دم نامه مکتوب، قنینه، شیشه و صراحی شراب، و از منقار قنینه، دهن صراحی مراد است که آن صراحی بر صورت مرغ بود و قدح نیز بر صورت مرغ بود، و معنی هردو بیت آن است که پیش از روز عید فطر دم های روزه دار مشکین کبوتری بود که بالا برمی آمد و از پادشاه حقیقی بر صایم مکتوب نجات می آورد. یعنی خیر نجات از عالم ملکوت می آورد و بر صایم می رسانید. اکنون آن کبوتر مشکین، منقار خود بر قنینه ای بر صراحی گذاشت و پرهای بازوی خود بر قدح گذاشت و نهان شد، از آنکه همای عید آمد و پیش همای، کبوتر را رواج و رونق نماند و بدان که چون روز عید صراحی که به صورت مرغ بود، در مجلس آمد و معاشران شراب خوردن گرفتند. دم روزه داران که به کبوتر نامه آور می ماند، منقار و پر بر قنینه و قدح رها کرد و پنهان شد و در کبوتر مشکین رمز آن است که خلوف فم الصایم عند الله طیب من ریح المسک و ضمیر هر دو شین بر روزه دار عایدند. و در بعضی نسخه به جای ملک، فلک مسطور است.“<sup>۳</sup>

عکسی ز پای و پرش زد بر زمین و گردون      زان شد بهار رنگین زین شد سحاب اغبر  
”سحاب اغبر ابر خاکستر رنگ، و این بیت لفّ و نشر است و معنی بیت آن است که عکس پای آن طاووس که کنایت از آفتاب است، بر آسمان افتاد و از آن بهار رنگین در هوا پیدا آمد، و معنی این بیت عکس نیز تواند بود، یعنی

۱. ص ۳۷۷.

۲. کلیات «خاقانی»، جلد اول، مطبع نولکشور، ص ۳۲۷: فلک؛ عبدالرسولی: فلک.

۳. ص ۳۹۰.

عکس پای وی بر آسمان افتاد، از آن زیر آسمان ابر موجود شد و عکس پره‌های وی بر زمین افتاد و از آن بر زمین بهار رنگین و متلون پیدا شد و این معنی دلپذیر است و بدان‌که پای‌های طاووس زشت‌اند، از آن به‌ابر تاریک نسبت کرده است و پره‌های طاووس رنگین و متلون‌اند، از آن جهت بهار را به‌او نسبت داده و در بعضی نسخه مصرع اول چنین مسطور است:

عکسی ز پای و پرش زد بر زمین ز گردون

یعنی به‌جای واو عطف برسر لفظ گردون زاء معجمه است، و بدین طریق معنی چنین بود که آن طاووس عکس پای و پره‌های خویش از آسمان بر زمین زد، تا از عکس پره‌های او بهار موجود شد و از عکس پای‌های او ابر تیره شد. این معنی نیز خوب است.<sup>۱</sup>

مرا از اختر دانش چه حاصل که من تاریکم او رخشنده اجزا  
چه حاجت مرغ عیسی را ز عیسی که همسایه است با خورشید عذرا

«اجزا جمع جزء، و مرغ عیسی علیه‌السلام، شپیرک، و او را به‌عیسی از آن تخصیص کرده است که مهتر عیسی علیه‌السلام از گل، صورت مرغ شپیرک ساخت و درو دم زد، در حال زنده شد کما فی قوله تعالی «أَنِّي أَحْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْرِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ»<sup>۲</sup> و شپیرک روز کور است و روشنی آفتاب را دیدن نتواند، چنان‌که شیخ «سعدی» راست، نظم:

گر نبیند به‌روز شپیره چشم چشمه آفتاب را چه گناه<sup>۳</sup>

چرا عیسی طیب مرغ خود نیست که اکمه را تواند کرد بینا

«اکمه نایبای مادرزاد و به‌دعای مهتر عیسی علیه‌السلام اکمه بینا شدی، کما فی قول تعالی «وَأُبْرِيءُ الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ»، و معنی بیت آن است که نایبای مادرزاد را به‌دعای خود بینا کردی، روز کوری شپیرک را که فرع اوست، چرا به‌دعای خود دفع کردن نمی‌تواند. مقصود بیت آن است که امام «خاقانی»<sup>۴</sup> که

۱. ص ۸۱-۴۸۰.

۲. آل‌عمران (۳)، آیه ۴۹.

۳. ص ۱۵۷.

چنان‌که شبیرک را که مرغ عیسی علیه‌السلام است، از عیسی علیه‌السلام راحت نمی‌رسد، همچنین مرا از علم و دانش من هیچ راحتی و بهره و منفعتی نمی‌رسد، یعنی به‌مقدار دانش و علم و هنر مرا دولت و جاه نیست و مولانا ظهیر فاریابی نیز هم در این معنی گفته است، نظم:

اگر مرا ز هنر نیست راحتی چه کنم؟ ز رنگ خویش نباشد نصیب حنی را<sup>۱</sup>

\*

گوید این «خاقانی» دریا مثبت خود منم خوانیش «خاقانی» اما از میان افتاده قا  
 ”بدان‌که چون الفاظ اشعار فصیح من نشنیده باشند، خاطر او در گمان و  
 خطا افتد و خود را بگوید که «خاقانی» دریاوش منم و مانند دریا امواج در  
 خاطر دارم. در آن وقت تو او را «خاقانی» بخوان، اما از میان او لفظ قا حذف  
 کن، تا «خانی» ماند. ای چاه مربع، یعنی هرکه دعوی کند که من «خاقانی»  
 دریاوش منم، تو او را «خانی» بگو، ای چاه مربع بگو، از آن‌که دریا منم.  
 والله اعلم بالصواب<sup>۲</sup>.”

کور چشمی که بر تن یوزست از پی شیر نر ندوخته‌اند  
 ”کور چشم نوعی از حریر منقش است، چنان‌که خواجه «نظامی» راست، نظم:  
 قزا کندی از کور چشم حریر بیوشید و فارغ شد از تیغ و تیر<sup>۳</sup>”

\*

قایم پنجم آسمان منتقم از ششم زمین اختر و فضل عقربی آتش و لون عقبری  
 ”قایم، ایستاده و به‌اصطلاح شاطران شطرنج‌باز، تیره‌دست و غالب و سرآمده را  
 هم گویند، که ازو کسی بازی نتواند برد، و مرد مبارز و سرآمده را هم گویند.  
 چنان‌که خواجه «نظامی» علیه‌الرحمه راست، نظم:

به‌آوارگی در خراسان گریخت وزان قایم ری به‌قایم بریخت  
 و هم امام خاقانی رحمه‌الله در این معنی جای دیگر گفته است، نظم:

۱. ص ۱۶۰.

۲. ص ۹-۱۷۸.

۳. ص ۱۹۵.



بر رقعۀ نظم دری قایم منم در شاعری با من به‌قایم عنصری وقت مجازا ریخته<sup>۱</sup>

\*

نوبر چرخ کهن می است جز جام می حامله از آب خشک آتش تر در شکم  
 ”... و بدان‌که این عجب است که آب خشک باشد و آتش تر باشد و این همه  
 استعاره است و نو و کهن و حامله و شکم و آب و آتش تر باشد و خشک و تر  
 رعایت الفاظ متفاوت است و این غایت استادی است“<sup>۲</sup>.

ای لب و زلفین تو مهره و افعی به‌هم افعی تو دام دیو مهره تو مهر جم  
 ”... و به‌هر دو وجه معنی درست می‌آید“<sup>۳</sup>.

چشمۀ خور بوسه داد خاک درش سایه‌وار زاده خور دید لعل با کمرش کرد خم  
 ”چشمۀ خور آفتاب‌زاده خور، ای لعل که به‌تأثیر نظر آفتاب در کمر کوه  
 موجود همی شود. هم از این جهت لعل را فرزند آفتاب گویند، چنان‌که جای  
 دیگر همو گویند:

چون کوه خسته بسته‌کنندم به‌جرم آنک فرزند آفتاب به‌معدن درآورم“<sup>۴</sup>

\*

از تف شمشیر تو در سقمند آن سه قوم چو صف اصحاب فیل در المند از الم  
 ”... و الم و الم تجنیس تام است و سقم و سه قوم تجنیس مطرف است و این  
 صنعت خوب است“<sup>۵</sup>.

عزم تو معمار ملک قومه فاستقم حزم تو معمار شرع نظمۀ فاتنظم

”... و این بیت در صنعت ترصیع است“<sup>۶</sup>.

چون در اسد رسیدی چون سنبله سنان کش از ضربت الف سان کردی چو سین و دالش

۱. ص ۲۱۹.

۲. ص ۲۲۵.

۳. ص ۲۲۷.

۴. ص ۲۳۰.

۵. ص ۲۳۶.

۶. ص ۲۴۰.

”اسد شیر و نام برجی است. سنبله مانند خوشه گندم و نام برجی است. ضربت زخم زدن سان مانند، و الف سان کنایت از نیزه ممدوح است که مانند الف راست قامت است، و از سین دندان کشیدن شیر مراد است در حال عجز، زیرا که حرف سین را به دندان نسبت کرده اند، چنان که خواجه سلمان راست، بیت: سین سلمان را اگر بیند به جنب کاف کام روزگار از یک یک بر کند دندان سین“

\*

چون تار دق مصری در دق مرگ خصمت نالان چو نیل مصر است از ناله تن چو نالش مه شد موافق او در دق بدین جنایت هر سال در خسوفی کرد آسمان نکالش ... و دق و دق و ناله نال و نالان لفظ متجانسند و این صنعت اشتقاق و صنعت تجنیس نیز<sup>۱</sup>.

هندو میر آخرش دان هر دو صفدر کز غزل هفت دریا خون به رزم هفتخوان افشاندند ... و معنی بیت آن است که آن دو صفدر یعنی رستم و اسفندیار که از غزا هریک به جنگ هفتخوان هفت دریای خون ریخته بود، کار و مطیع از آن امیر آخر، شروان شاه بودند، یعنی رستم و اسفندیار همچو هندو در پایگاه اسپان ممدوح پیش امیر آخر به اطاعت تمام خدمت می کردند و این غایت عظمت ممدوح است<sup>۲</sup>.

مغز گردون عطسه داد و حلق دریا سرفه کرد

زان غبار ره که ایام الرّهان افشاندند

”ایام الرّهان روزهای معین اند که در آن روزها مردمان در صحرا روند و اسپان بگرد دوانند، تا اسپ کسی که سبقت کند از دیگری گرو ببرد، چنان که عبدالواسع جبلی راست در صفت اسپ، نظم:

سرمه چشم ستاره کرد او یوم الوغا حلقه گوش مجزه نعل او یوم الرّهان<sup>۳</sup>“

\*

۱. ص ۵۱-۲۵۰.

۲. ص ۲۶۳.

۳. ص ۲۶۶.

پی کم کنان سی شب روان از چشم قرایان سنان  
 دزدیده در کوی مغان نزدیک خمّار آمده  
 ”... اما معنی اوّل موجّه است“<sup>۱</sup>.

به‌مهر خاتم دل در اصابع الرّحمن به‌مهر خاتم وحی از مطالع الاعراب  
 ”... و مطلع استعاره است و مهر و مُهر و خاتم و خاتم الفاظ متجانس‌اند و  
 انگشتی را با اصابع و آفتاب را با مطالع نسبتی تمام است“<sup>۲</sup>.

به‌حقّ آنکه دهد بچگان بستان را سپید شیر ز پستان سر سیاه سحاب  
 کند ز اهرمن دود رنگ خاکستر چو سازد آتش و قاروره ز آسمان و شهاب  
 ”... و قاروره شیشه که درو روغن نفط نگاه دارند و آن روغن عین آتش است  
 به‌هرچه رسد، بسوزد و چون به‌جامه رسد حالی سوختن گیرد، چنان‌که خواجه  
 «نظامی» در وصف زن جادو، که در آتش، خانه خود به‌شکل اژدها ساخته بود،  
 فرموده است، نظم:

که هست اژدهایی در آتشکده چو قاروره در مردم آتش زده  
 ”... و بدان‌که بستان و پستان تجنیس خطّی است، و درین بیت لوازم را بیشتری  
 رعایت کرده و لفظ پستان استعاره است و استعاره تخیلی است“<sup>۳</sup>.

چراغ علم فروزد چو خضر و اسکندر در آب ظلمت ارحام ز آتش اصلاب  
 ”... و چراغ و ظلمت و آتش و آب و خضر و سکندر و ارحام و صلب الفاظ  
 متناسب‌اند“<sup>۴</sup>.

به‌تاب یک سر ناخن فوّاره مه را دو شاخ چون سرناخن برا نمود به‌تاب  
 ”... و در بعضی نسخه «بره نمود بتاب» است“<sup>۵</sup>.

شب چاه بیژن بسته سرمشرق گشاده زال زر  
 خون سیاوشان نگر بر خاک و خارا ریخته

۱. ص ۲۸۴.

۲. ص ۳۰۰.

۳. ص ۲-۳۰۱.

۴. ص ۳۰۲.

۵. ص ۳۰۶.

”و زال زر نام پدر رستم است و او را داستان نیز گویند. روی و موی او سفید بود، باقی همه تن او سیاه بود، چنان که خواجه فردوسی طوسی در «شاهنامه» گوید:  
تنش تیره و روی و مویش سفید چو دیدش دل سام شد ناامید

\*

چنگی طیب بوالهوس بگرفته زالی را مجس  
اصلع سری کش هر نفس مویی است در پا ریخته  
ربعی نموده پیکرش خطهای مسطر در برش  
ناخن بر آن خطها برش وقت محاکا ریخته  
”... یعنی ناخن‌ها و انگشتان چنگی بر تارهای چنگ که وقت سرود گفتن روان می‌شدند، چنان که وقت مسطر کردن بر ورق کاغذ ناخن‌های کاتب روان می‌شوند، چنان که یکی از فضلا در این نوع تشبیه گفته است، نظم:  
پرتو روی مغنی از پس او تار چنگ صفحه خورشید را ماند که مسطر کرده‌اند“<sup>۱</sup>

\*

ای تیر باران غمت خون دل ما ریخته نگذاشت طوفان غمت خون دلی نار ریخته  
”این مطلع را امام خاقانی بر طریق غزل آورده است“.<sup>۲</sup>  
هفت طواف کعبه را هفت تنان بسنده‌اند ما و سه پنج کعبتین داو به هفده آوری  
”... و در این باب حکیم «انوری» گفته است، نظم:  
همه در ششدر عجزند و تو را داو به هفت ضربه بستان و بزنی زان که تمامی ندبست  
... با مردمان ناشایسته سزاوار قماربازی هستیم، نه لایق طواف کعبه، چنان که  
«انوری» نیز فرموده است، نظم:

یکی و پنج و سی و بیست نیمی اگر ممکن بود فرسنگگی چند  
چو زین بگذشت ما و مطرب و می گناه از بنده و عفو از خداوند  
”... و چون معنی بیت بدین طریق گویند، اضافه پنج کعبتین که در معنی اوّل بود، ساقط می‌شود. و غالب ظن آن است که قصد شاعر بر معنی سابق است،

۱. ص ۳۳۶.

۲. ص ۳۳۸.

زیرا که امام مذکور در پس این بیت چند از جهت هضمًا لِلنَّفْسِ هم در کم‌زنی خود گفته است و آن در این شرح مختصر مسطور نیست<sup>۱</sup>.

برده مهش ز مقنع عیدی به‌چاه سیم آب چه مقنع و ماه و مزورش  
 "... و بدان که مقنع و مقنع تجنیس است و صنعت اشتقاق است و چاه و ماه  
 تجنیس مطرف است"<sup>۲</sup>.

گشته زمین رنگ رنگ چون فلک از عکس خون  
 کافسر شاهان کشید تیغ چو صبح از قراب  
 "... و بدان که اگر لفظ تیغ مکسور خوانند، تیغ مشبه به و اگر مفصل خوانند،  
 معنی مذکور ثابت ماند."<sup>۳</sup>

چون روغن طلق است طل بحر دمان زیبق عمل  
 خورشید در تصعید و حل آتش در اعشا داشته  
 "... و روغن طلق و زیبق و آتش و تصعید و حلّ الفاظ متلازم و متناسب‌اند"<sup>۴</sup>.

تارک ذوالخمار بدعت را ذوالفقار تو لاجرم بشکافت  
 "و در بعضی نسخه خاء معجمه است ذوالخمار و خمار و مقنعه دامن زنان را گویند"<sup>۵</sup>.  
 خال ممسار زره کرده و خط ماه سپر زلف و رخسار زره با سپر آمیخته‌اند  
 "مصرع دوّم لف و نشر است"<sup>۶</sup>.

دوش برگردون رنگی دگر آمیخته‌اند شب و انجم چو دخان با شرر آمیخته‌اند  
 "و بدان که مصرع دوّم در صفت تقسیم است"<sup>۷</sup>.  
 خسرو کشور پنجم که ز عدلش به‌سه وقت چار گوهر همه در یک مقر آمیخته‌اند  
 "و این بیت در صفت سیاق‌الاعداد است"<sup>۸</sup>.

۱. ص ۳-۳۶۱.

۲. ص ۳۹۵.

۳. ص ۴۰۶.

۴. ص ۴۳۰.

۵. ص ۴۴۱.

۶. ص ۴۴۷.

۷. ص ۴۴۹.

همچون درخت وقواق او را طیور گویا بر فتح شاه کرده الحمد لله از بر  
 "... و فی الاستشهاد:

بسی نماند که بی روح در زمین ختن سخن سرای شود چون درخت در وقواق<sup>۱</sup>  
 شرح‌ها و حواشی بی شمار بر «قصاید خاقانی» نوشته شده است. علاوه بر این شرح  
 مشهور و مبسوط شادی آبادی<sup>۲</sup> یک شرح دیگر به نام «شرح ابیات دیوان خاقانی» باز یافته  
 شده است که شاید نسخه خطی منحصر به فرد آن در کتابخانه کاما اورینتل انستیتیوت،  
 بمبئی، نگهداری می شود.<sup>۳</sup>

شارح اسم خود را علوی لامخی(؟)<sup>۴</sup> می نویسد که درست خوانده نمی شود. وی  
 مدت مدید در مکه معظمه زندگانی خود را گذرانیده و از عراق و خراسان به هند آمده  
 و با دربار جهانگیر منسلک بوده و در مدح وی قصاید سروده است. او در آغاز این  
 کتاب می نویسد:

"حمدی که قلم تصاویر مبدعان سراپرده غیبی به چهره مخدرات مشکلات  
 حقایق آن نپرداخته... و درود نا محدود بر روح مطهر... و بر آل و اصحاب  
 او... و بعد ثنائی که پرتو آثارش از هوا و آب سخن پروران جهان... بر وجنات  
 خوبان نمایان باشد، نثار بارگاه شهنشاهی که سواد مملکت هندوستان از لوامع  
 خورشید عدالت و رأفتش چون عرصه بهشت برین لایح... خلاصه نبیره خاقان  
 اعظم چنگیز خان... و گوهر شبچراغ دودمان صاحبقران اکبر تیمور خان...  
 جهانگیر بادشاه... هوای آستان بوسی مهو دماغ چاکر سلیم و بنده قدیم  
 لامخی(؟) که... مدت مدید در مکه معظمه... اشتغال داشت، متکون بود...  
 کواکب طالع سعد نمون شد. از جانب عراق و خراسان روی به سده عرش اشتباه  
 آورده و به وسایل دست‌آویز شرح بر ابیات مشکله «دیوان خاقانی» نوشته

۱. ص ۴۸۵.

۲. نسخه‌های خطی این شرح در کتابخانه دانشگاه اسلامی علیگره، شماره ۳۸، ۵۱، ۶۰، ایشیاتک  
 سوسائتی کلکنه، شماره ۶۰-۴۵۹ و کتابخانه‌های دیگر نگهداری می شود.

۳. نسخه خطی شماره RVII-41.

۴. ممکن است لاهجی باشد.

با قصایدی که در مدح شاهنشاه... انشا نموده... به‌حضور آورد... مخفی  
نماند که اشکال کلام اکثر در اختلافات علما فرق از مسایل است، چنان‌که در  
بیت سرقصیده «دیوان خاقانی»:

دل من پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش

... والله اعلم بالصواب.

اکنون بعضی از عبارات گوناگون شرح نامبرده در زیر داده می‌شود، تا وسعت نظر  
و سبک نویسندگی شارح واضح گردد:

در حریم کعبه جان محرمان الیاس‌وار علم خضر و چشمه ماهی بریان دیده‌اند  
"... و بعضی لفظ محرمان را به‌ضم میم و کسر را خوانند به‌مناسبت لفظ کعبه  
تواند بود و منع نیست".

تاجدارش رفته و دندانهای قصر شاه بر سر دندانهای تاج گریان دیده‌اند  
"... و در بعضی نسخه‌ها به‌جای گریان خندان نوشته‌اند و این به‌طریق حسرت  
و افسوس تواند و دو قافیه شایگان است".

رانده ز آنجا تا به‌خاک حله و آب فرات موقف الشمس و مقام شیر یزدان دیده‌اند  
"بعضی گویند از موقف شمس کوفه مراد است".

بار داری چون فلک خوش رو مه و خور در شکم

وز دو سو چون مشرقین او را دو زهدان دیده‌اند

"و ماه و خورشید و مشرق از الفاظ متناسب‌اند".

قاع صعصف دیده وصف صف سپهداران حاج

کوس را از زیردستان زیر دستان دیده‌اند

"صعصف و صفصف و زیردستان و زیردستان الفاظ متجانس‌اند".

ز آب شور نقره و ریگ عسیله ز اعتقاد سالکان از نقره کان و از غسل شان دیده‌اند  
"نقره و نقره تجنیس‌اند و غسل و عسیله صفت اشتقاق و کان و شان ترجیع  
است و تجنیس مطرف نیز گویند".

از نشاط کعبه در شیر زقوم احرامیان شیره بستان قرین شیر پستان دیده‌اند

"شیره و شیر پستان الفاظ متجانس‌اند".

دانشش از همزه مسمار و الف داری شده بر چنین داری ز عصمت کافها خوان آمده  
 ”بدان که این ادعایی است... این قصیده را با کورة الاشجار و مذکورة الاسفار  
 گویند. صبح از حمایل فلک آمیخت خنجرش... فلک را سه دور است،  
 حمایلی و رجوی و دولابی و اینجا از حمایل فلک دور حمایلی مراد است.  
 اینک عروس روز پس حجله معتکف گردون نثار ساخته صد عقد گوهرش  
 عروس حجله و نثار و عقد گوهر الفاظ متناسب‌اند.  
 چون زال بسته قفسم نوحه زان کنم تا رحمتی به خاطر بهمن درآورم  
 در این بیت به لفظ استعاره کرده، کنایت از منوچهر است که خاقان را محبوس  
 کرده بود“<sup>۱</sup>.

زانو کنم رصدگه و در بیع خان جان صد کاروان درد معین درآورم  
 ”رصدگه و بیع جان و کاروان درد همه الفاظ متناسب‌اند“<sup>۲</sup>.  
 بخت ملاح کشتی طرب است بخت فلاح کشته بطر است  
 ”کشتی و کشته استعاره تجلی است و تجنیس مطرف و طرب و بطر مقلوب  
 بعض است“<sup>۳</sup>.

قحط و فاست در بنه آخر الزمان

”پرده عزلت و سپید مهر وحدت و سیاه خانه وحشت و پای جان استعاره  
 تخیلی است“<sup>۴</sup>.

کحلی چرخ از سحاب گشت مسلسل به شکل عودی خاک از نبات گشت مهلهل شیب  
 ”کحلی چرخ و عودی خاک اضافه بیانیه است“<sup>۵</sup>.

ما به تو آورده‌ایم درد سر ار چه بهار درد سر روزگار برد به بوی گلاب  
 ”و بدان که در این بیت خواجه «نظامی» نیز گفته است، بیت:

۱. ص ۵۳.

۲. همان.

۳. ص ۵۷.

۴. ص ۵۸.

۵. ص ۶۵.



باغ ارچه ز بلبلان به آب‌ست      انجیر نواله غراب‌ست

\*

گر انجیرخور مرغ بودی فراغ      نمادی یک انجیر بر شاخ باغ<sup>۱</sup>

\*

شرب عزلت ساختی از سر ببر آب هوس      باغ وحدت یافتی از بن بکن بیخ هوا

\*

با قطار خوک در بیت‌المقدس پا منه      با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا  
 ”بیت دوّم نظیر بیت اوّل است و دوّم بیت موقوف بر دو قصّه است. شرب  
 عزلت و آب هوس و باغ و بیخ هوا، همه استعاره‌اند.“

به نام قیصران سازم تصانیف      به از ارتنگ چین و تنگلوشا  
 ”تنگلوشا نام علم‌خانه و میان است که درو نقوش و تصاویر عجیبه و غریبه  
 است و بعضی گویند تنگ نام کتابی است و لوشا مصنّف کتاب است. اما قول  
 اوّل واضح است“<sup>۲</sup>.

پارسا را چه لذّت از عشرت      خنفسا را چه نسبت از «عطار»

”چنان‌که خواجه ظهیر «فاریابی» گوید، بیت:

نفیر کوس تو بدخواه ملک را به‌سماع      چنان بود که جعل را نسیم گل به‌مشام<sup>۳</sup>

\*

جذر اصم هشت خلد سخت بود جذر هشت      تیغ تو و هشت خلد هندو و جذر اصم  
 ”بعضی هندوان که در حساب کامل‌اند، به‌مشقت بسیار جذر اصم به‌تقریب  
 بیرون می‌آرند، نه از روی تحقیق و اهل اسلام درو مشغول نمی‌شوند، چنان‌که  
 شیخ «نظامی» گنجوی گوید، بیت:

با لغاتی که بلغۀ کارند      سر به‌جذر اصم نمی‌آرند<sup>۴</sup>

\*

۱. ص ۶۷.

۲. ص ۷۸.

۳. ص ۸۱.

۴. ص ۹۶.

کند ز اهرمن دود رنگ خاکستر    چو سازد آتش و قاروره ز آسمان و شهاب  
 «شیخ «نظامی» در صفت زن جادو که در آتش خانه خود را به شکل اژدها ساخته  
 بود، گوید:

که هشت اژدهایی در آتش کده<sup>۱</sup>

\*

طاق ابروان رامش گزین در حسن طاق و جفت کین  
 بر زخمه سحر آفرین شکر ز آوا ریخته  
 «در حسن طاق یعنی نیکویی در بی مثل... و در نسخه به جای حسن و طاق  
 تحت طاق کرده است، ای زیر طاق و آن غلط است»<sup>۲</sup>.  
 بر رقعۀ نظم دری قائم منم در شاعری    با من به قایم عنصری نرد مجارا ریخته  
 «و گوید بازی قایم است... در اصطلاح این لفظ به محلّ عجز و گریز استعمال  
 کنند، چنان که خواجه «نظامی» گوید:

چو شاهنشاه ز بازی‌ها ایام    به قایم ریخت با شمشیر بهرام<sup>۳</sup>

\*

هفت طواف کعبه را هفت تنان بسنده اند    ما و سه پنج کعبتین داو به هفده آوری  
 «در این باب حکیم «انوری» نیز گفته است، بیت:  
 همه در ششدر عجزند و ترا داو به هفت    ضربه بستان و بزنی زانکه تمامی ندبست  
 ... چنان که حکیم «انوری» نیز فرموده است، قطعه:

یکی و پنج و سی و ز بیست نیمی    وگر قدرت بود فرسنگی چند  
 چو زین بگذشت ما و مطرب و می    گناه از بنده و عفو از خداوند

و چون معنی بیت بدین طریق گویند اضافه سی پنج کعبتین که در معنی اوّل  
 بود، ساقط می شود و غالب ظن آن است قصد بر معنی سابق است، زیرا که

۱. ص ۱۱۵.

۲. ص ۱۲۷.

۳. ص ۲۹.

«خاقانی» در پس این بیت چند بیت از جهت هضمًا للنفس هم در کم ظی خود گفته است<sup>۱</sup>:

شعلۀ برق و روز نو عزتش از مبارکی      قلۀ برف و صبحدم شیش از معطری  
 ”چنان که جایی دیگر «خاقانی» فرموده است:  
 نیارد جز درخت هند کافور      نیارد جز درخت مصر روغن<sup>۲</sup>“

\*

چند نشانه غرض بودن و بی‌نشان شدن      جوهر نور نیستی سایه نور جوهری  
 ”لفظ نیستی استفهامیه است و این استفهام به معنی تقریر است و جوهر و عرض  
 و نور و سایه الفاظ متناسب و متلازم اند.“<sup>۳</sup>

مثل عطاردی چرا چون مه نو نه مقبلی      طالع تو رسد چرا چو سرطان تو مدبری  
 ”چنان که جای دیگر گفته است و این به سبیل تعجب است، بیت:  
 ز چرخ اقبال بی ادبار خواهی او ندارد هم      که اقبال مه نو هست با ادبار سرطانش<sup>۴</sup>“

\*

برده برمح ماروش نیروی گاو آسمان      چون تف گر ز گاو سر شوکت مار حمیری  
 ”این قصه در شاهنامه مشهور است.“<sup>۵</sup>  
 رمح تو راس هژده گز پرچم و آفتاب طاس      از بر ماه چارده سایه کند صنوبری  
 ”در بعضی نسخه به جای راس، راست مسطور است و آن به معنی درست، اما  
 قول اول صحیح است، بدان دلالت که آفتاب و ماه و راس الفاظ متناسب و  
 متلازم اند.“<sup>۶</sup>

گر بر شعری یمن یمن مثال تو رسد      نسخ شود سهیل وار ار نکند مسخری  
 ”چنان که بزرگ راست، بیت:

۱. ص ۱۳۵.

۲. ص ۱۳۶.

۳. ص ۱۳۷.

۴. ص ۱۳۸.

۵. ص ۱۳۹.

۶. ص ۱۴۰.

هر شب نگرم سوی یمن تا تو بر آیی زیرا که سبیل و سهیل از یمن آید<sup>۱</sup>

\*

چون جم از اهرمن نگین بازستانی از غزان تاج سر ملک نهی خاتم دست سنجری  
 "قصه گم شدن و بازیافتن انگشتری مملکت سلیمان مشهور است، بدان سبب  
 در این محل مسطور نگشت"<sup>۲</sup>.

باد صبا بر آب گر نقش قد افلح آورد تا تو فلاح و فتح را بر شط مفلحان بری  
 "چنان که شیخ «نظامی» گوید، بیت:

بهستی شده پیش پیراهنش

... فلاح و قد افلح و مفلحان صنعت اشتقاق است."

بودی بهروز عید نفس‌های روزه‌دار مشکین کبوتری ز ملک نامه آورش

"در بعضی نسخه به جای ملک فلک مسطور است"<sup>۳</sup>.

بل هندویست برهن آتش گرفته سر چون آب عید نامه زردشتی از برش  
 "زرتشت... ساحر بود و زند و اوستا دو کتاب در علم آتش پرستی تصنیف  
 کرده بود و می‌گفت که از آسمان فرود آمده است و دعوی پیغمبری کرده  
 بود... قصه او در شاهنامه شرح است."

تارک ذوالحمار بدعت را ذوالفقار تو لاجرم بشکافت

"ذوالحمار نام مردی است که او را امیرالمؤمنین... در جنگ بکشت، چنان که  
 حکیم «انوری» گوید:

تاجی که ز انعام او فرستد کی گوهر شاهوار باشد

"در بعضی نسخه به جای حاء مهمله خاء معجمه است. ذوالحمار و خمار...  
 شارح در آخر می‌نویسد:

الحمد لله که زورق اندیشه دانش از این دریای خطیر به ساحل مراد رسید. چون  
 کنایه منظره این عروس حجله علیا... مشرف به القاب همایون پادشاه..."

۱. ص ۱۴۱.

۲. ص ۱۴۲.

۳. ص ۱۴۷، نسخه عبدالرسولی: فلک.

جهانگیر آمد، خاتمه وی قصیده‌ای است مبتنی بر تعریف این محبوبه... مشتمل بر مدح پادشاه... و مختتم به تاریخی که در مصرع آخر مقطع این قصیده انشا شده به تحریر قلم... انجام یابد<sup>۱</sup>.

و در خاتمه کاتب می‌گوید:

”نمت الكتاب... سنه هزار و شصت و هشت هجری [۱۰۶۸ هـ]“<sup>۲</sup>.

مؤلف ریاض‌الشعرا درباره یکی از شارحین ابیات خاقانی می‌نویسد:

”عبدالوهّات، تخلّص وی «عنایتی» و از سادات معموری اصفهان است. بسیار فهیم و قابل و کاردان بوده، در علم سیاق و حساب کمال استحضر داشته، اشعار خاقانی را شرح کرده است“<sup>۳</sup>.

۱. ص ۲۰۲.

۲. همان.

۳. واله داغستانی، ریاض‌الشعرا، ص ۵۱۰، نسخه خطی موزه ملی، دهلی‌نو، شماره ۵۴۳۷.